



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالْتِّينَ وَالزَّيْتُونَ (۱) وَطُورِ سِينِينَ (۲) وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (۴) ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (۵) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۶) فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ (۷) أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ (۸)﴾

این سوره مبارکه گرچه می تواند در مدینه نازل بشود؛ اما ظاهر آن مکی است و این ظهور نه برای آن است که فرمود ﴿وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾؛ زیرا ممکن است وجود مبارک حضرت بعد از هجرت از مکه به مدینه، از مدینه به مکه تشریف آورده باشند در ظرفی که حضرت در مکه هستند این سوره نازل شده باشد که خدا بفرماید: ﴿وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾.

مطلب دوم آن است که بین سوگند و مقسم به آن مطلبی که مورد قسم است باید که تناسب باشد. سوگند به تین و زیتون و طور سینین و این بلد امین است و خدای سبحان به اینها سوگند یاد کرد قبلاً هم روشن شد که سوگند به مخلوق در حقیقت سوگند به خلقت است و خلقت تجلی خالق است؛ طبق بیان نورانی امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) که در نهج البلاغه هم درباره فعل خدا فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى لِحَلْقِهِ بِخَلْقِهِ»^۱ هم درباره قول خدا فرمود:

«فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانُهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ بِمَا أَرَاهُمْ مِنْ قُدْرَتِهِ»^۱ کتاب خدا که قول خداست و ساختار خلقت که فعل خداست هر دو مخلوق الهی‌اند و سوگند به مخلوق یعنی سوگند به خلقت و سوگند به خلقت یا سوگند به تجلی و سوگند به تجلی غیر از آیت و ارائه کمال و جمال متجلی چیزی دیگر نیست، قهراً با مطلبی که بعداً می‌آید تناسب دارد. عده‌ای بر آن هستند که این تین و زیتون یعنی انجیر و زیتون که فواید فراوانی دارند هم خوش طعم و خوش خوراک هستند هم مواد غذایی دارند روغنی دارند و مانند آن؛ لکن برخی بر آن هستند که تین و زیتون مانند طور و ﴿هَذَا الْبَلَدِ﴾ اسم مکان است. سلسله جبالی که تا همدان ادامه دارد، آن به نام زیتون است زیرا در بخش‌های وسیعی از این سلسله جبال درخت زیتون غرس می‌شود و جایی که درخت فراوانی غرس بشود آنجا به نام آن درخت نامیده می‌شود و همچنین یا آن جبل جودی که وجود مبارک نوح (سلام الله علیه) هنگام استقرار ﴿وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودَى﴾^۲ آنجا چون مسجد حضرت نوح بود و آنجا درخت تین زیاد رشد می‌کرد از این جهت گفتند تین است یا مناسبت‌های دیگری. اگر به این دو سلسله جبالی که یک بخش از آن به تین است یک بخش از آن به زیتون است اراده بشود با طور سینین که کوه طور است و محل مناجات کلیم الهی (سلام الله علیه) است با ﴿وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾ که مکان میلاد و حرم امن خاص خدا قرار داده شد اینها چهار سوگند هماهنگ خواهد بود یعنی تین و زیتون و طور سینین ﴿وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾ که خدا فرمود: ﴿جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا﴾^۳ ﴿هَذَا بَلَدًا آمِنًا﴾^۴ در بخشی هم فرمود: ﴿لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾^۱ اگر از آن به بعد حرم امن الهی شد و خدا آن را حرم امن قرار داد جای مقدسی است قداست این اماکن باعث سوگند به اینها است.

۱. نهج البلاغه (للصباحی صالح)، خطبه ۱۴۷.

۲. سوره هود، آیه ۴۴.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۶۷.

۴. سوره بقره، آیه ۱۲۶.

به هر تقدیر هر چه را ذات اقدس الهی به آن سوگند یاد کند آن آیت الهی است چه به آن سوگند یاد بکند چه نکند، اما در بین آنها تناسبی هم باشد. بعد از این چهار سوگند که تین و زیتون و طور سینین و ﴿وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾ است با «لام» قسم یا جواب آن قسم فرمود ما تحقیقاً انسان را به بهترین وجه آفریدیم منظور از این حُسن قوام حُسن ظاهری نیست آن طوری که در طاوس و تیهو و مانند آن است و گرنه بخشی از آنها زیباتر هستند یا همسان انسان هستند. اینکه فرمود: ﴿أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ﴾؛ یعنی ساختار خلقت او، ظرفیت پوییش و جهش و رشد و تعالی و ترقّی را دارد تا برسد به بارگاه ﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾^۲ که مال پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است یا جزء مقربین بشود که ﴿فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةُ نَعِيمٍ﴾^۳.

اینکه حکمای بزرگ اسلام آمدند گفتند حکمت دو قسم است: حکمت نظری و حکمت عملی؛ حکمت نظری این است که ما با برهان بفهمیم خدا چه کرد، در عالم چه هست و چه نیست، حکمت عملی آن است که خدا چه دستور داد که چه بکنیم و چه نکنیم. باید و نباید در حکمت عملی است که فقه و حقوق و اخلاق و سایر رشته‌های تربیتی را به همراه دارد که باید و نباید. حکمت نظری درباره بود و نبود است. بود و نبود کار خداست، باید و نباید امر خداست. خدا جهان را به نظام احسن آفرید و برابر آن نظام احسن به جامعه بشری دستور داد که احسن مخلوق باش. باید و نباید را که حکمت عملی است طبق امر خدا در حکمت عملی می‌آموزند، بود و نبود را که حکمت نظری است در تشخیص کار ذات اقدس الهی هم خدای سبحان نظام را چون ﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۴

۱. سوره بلد، آیه ۱.

۲. سوره نجم، آیه ۸.

۳. سوره واقعه، آیه ۸۹.

۴. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

است، ﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَافُوتٍ﴾^۱ هیچ چیزی فوت نشده هیچ چیزی جایش عوض نشده. اینکه بزرگان اهل حکمت گفتند ساختار خلقت مانند حلقات ریاضی است یعنی هر چیزی در جای خودش است نه علت از جای خودش جدا می‌شود نه معلول از جای خودش جدا می‌شود، نه اختیار به اضطرار برمی‌گردد نه اختیار به جبر برمی‌گردد نه اختیار به تفویض برمی‌گردد. اختیار برای بشر هست، جا برای تفویض و جبر نیست و مانند آن.

بنابراین اینکه گفتند جریان خلقت مثل ساختار ریاضی است یعنی هر چیزی در جایگاه خودش قرار داد که ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾^۲ ﴿كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾^۳ و مانند آن. پس آن تین و زیتون و طور سینین و بلد امین اینها سوگندها است که خدا فرمود آنچه را که در خلقت انسان لازم است من به کار بردم، بشر باید برابر آن باید و نبایدی که خدا امر می‌کند را انجام بدهد و چون بسیاری از مردم توفیق انجام را عمداً ندارند ﴿ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾^۴ به دوزخ چه در دوزخ برزخی یا دوزخ قیامت کبری گرفتار می‌شوند مردان الهی که هم در بحث با بود و نبود فهمیدند خدا چه کرد، هم در بحث باید و نباید فهمیدند خدا چه امر کرد و برابر آن اطاعت کردند چه نهی کرد و برابر آن اجتناب کردند، اینها کسانی‌اند که ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾^۵ اینها حُسن فاعلی دارند چون مؤمن‌اند حُسن فعلی دارند چون عمل صالح انجام می‌دهند. قبلاً هم روشن شد که «آمن» به معنای «إِعْتَقَدَ» نیست «آمن» به معنای اینکه مؤمن شد و معتقد شد نیست. «آمن»؛ یعنی «دَخَلَ فِي الْمَأْمَنِ». توحید مأمن خداست «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي»^۶ اگر کسی وارد قلعه توحید و دین شد و معتقد شد می‌شود مؤمن؛

۱. سوره ملک، آیه ۳.

۲. سوره قمر، آیه ۴۹.

۳. سوره رعد، آیه ۸.

۴. عیون الاخبار (الرضا) (ع)، ج ۲، ص ۱۳۴؛ بحار الانوار (ط - بیروت)، ج ۴۹، ص ۱۲۷.

وگرنه لغتاً «آمن» یعنی «دَخَلَ فِي الْمَأْمَنِ»؛ منتها عقیده مأمن هست اعتقاد مأمن هست ایمان به این معنا مأمن هست وگرنه لغتاً همان است که در بیانات نورانی سلسله الذهب آمده است که «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي»، درباره وجود مبارک حضرت امیر هم هست که «وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) حِصْنِي»^۱ یعنی مأمن. کسی که پذیرفت «دَخَلَ فِي الْمَأْمَنِ» اگر «دَخَلَ فِي الْمَأْمَنِ» حُسن فاعلی پیدا کرد و اگر به دستورهای دیگر عمل کرد حُسن فعلی داشت این جمع حُسن فاعلی و فعلی شخص را اهل نجات می‌کند اجر بی‌پایان دارد «مَن» یعنی «قطع»، «منین» یعنی «مقطوع»، حبل منین در برابر حبل متین است. آن طناب پوسیده گسسته غیر قابل اعتماد را می‌گویند حبل منین، آن طناب مستحکم آویخته از ﴿مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾^۲ تا به دست جامعه بشری که ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ﴾^۳ می‌گویند حبل متین. متین یعنی محکم و متقن. آن‌که حبل متین را رها کرد به حبل منین یعنی مقطوع و پوسیده رسیده است «مَن» یعن «قطع»، «مَنَعَهُ» یعنی «قَطَعَهُ»، «مَنُون» یعنی «مقطوع»؛ فرمود اجر غیر ممنون دارد پایان‌پذیر نیست.

درباره جهنم کم و بیش سخنی بعضی‌ها گفته‌اند ولی درباره بهشت احدی درباره ابدیت بهشت و جاودانگی آنسخنی نگفت؛ زیرا انسان در آنجا بدنش تابع روح است بدنی است غیر، روحش هم که مرگ‌پذیر نیست. موجودات بهشت این چنین است. یک وقت از وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) سؤال کردند - این در بحث‌های قبل هم اشاره شد - که در جریان شجره آدم (سلام الله علیه) اختلاف است چند نقل شد که آیا درخت انگور بود خرما بود یا خوشه‌های گندم و مانند آن بود، فرمود همه درست است؛ زیرا درخت بهشت مثل درخت

۱. معانی الأخبار، النص، ص ۳۷۱؛ الأمالی (للصدوق)، النص، ص ۲۳۵؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۹، ص ۲۴۶.

۲. سوره نمل، آیه ۶.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

دنیا نیست که یک درخت بخواهد یک میوه خاص بدهد؛ میوه‌های درخت برابر اراده بهشتی‌ها است هر چه بهشتی اراده کند او عطا می‌کند نه اینکه هر چه او دارد بهشتی بخواهد؛ لذا فرمود درخت‌های بهشت این خصیصه را دارد.

غرض آن است که ذات اقدس الهی به عنوان فضل است، ولی أجر تعبیر کرده و أجر غیر منقطع است. فرمود ما او را برگرداندیم یعنی چندین بار او را هدایت کردیم او عمداً نپذیرفت، فطرت و عقل را از درون به او دادیم نکول کرد، رهبران الهی را از خارج فرستادیم نپذیرفت، ﴿بَذَوْهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ﴾^۱ این عمداً به سوء اختیار خودش سقوط کرده است؛ لذا ما هم او را به پایان تلخش گرفتار کردیم ﴿ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾. از جریان دوزخ بدتر نیست؛ البته خود دوزخ درکاتی دارد که نفاق باعث سقوط در آن اسفل درکات است ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾^۲ یعنی انسان «فی الجمله» به اسفل سافلین سقوط می‌کند و «فی الجمله» هم به اجر غیر ممنون می‌رسد.

این سوگندها نشان می‌دهد که انسان این ظرفیت را دارد بعد از اینکه در مکه و امثال آن این احکام را بیان کرد فرمود انسان برای همین خلق شد با این احسن قوام هماهنگ است. در جریان احسن قوام بودن در سوره مبارکه «مؤمنون» گذشت که ساختار بدنی او به احسن قوام بر نمی‌گردد آنجا که دارد نطفه بود، ما نطفه را علقه کردیم، علقه را مضغه کردیم، بعد عظام شد، ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا﴾^۳ تا اینجا تطورات عادی بود، از آن به بعد که سخن از ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۴ می‌رسد می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾^۵ نه یک چیز دیگری به او دادیم، همان او را بالا بردیم که این با سبق مادی بدن روح و لحوق تجرد او سازگار است.

۱. سوره آل عمران، آیه ۸۷.

۲. سوره نساء، آیه ۱۴۵.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۴. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

۵. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

مستحضرید که جریان «خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَبْدَانِ»^۱ آن جنبه عقلانیت آن است، آن مرحله عاقله و عقل قبل از خلقت انسان بود اما این مرحله نفسانیت او جسمانی است و «روحانیه البقاء» است. آنجا فرمود: ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۲ البته خدا چون ﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ است هر چیز را به احسن وجه آن خلق کرد چه اینکه در بخش‌های دیگر این دو اصل را که مکرر بیان شد ذکر کرد: یکی «کان»ی تامه است که فرمود خدا ﴿خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۳ است؛ یعنی «کل ما صَدَقَ عَلَيْهِ أَنَّهُ شَيْءٌ فَهُوَ مَخْلُوقُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى» خدا او را خلق کرد. یکی «کان»ی ناقصه است که هر چه را آفرید به بهترین وجه آفرید، می‌فرماید: ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾^۴ که این مربوط به «کان»ی ناقصه است هر چیزی را که آفرید تمام آنچه لازمه بهتر بودن او بود به او داد، در ساختار تغذیه او تنمیه او تولید او حرکت او فعالیت او، جنب و جوش او، هر چه که برای یک خرچنگ لازم بود به او داد، آنچه برای طاوس لازم بود به او هم داد، آنچه به حیوان بحری لازم بود داد آنچه حیوان برّی لازم داد، آنچه که به پرنده‌ای که ﴿مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ﴾^۵ لازم بود به آن داد که در بیان نورانی حضرت موسای کلیم (سلام الله علیه) برابر آنچه در سوره مبارکه «طه» آمده این است که ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۶ این ناظر به «کان»ی ناقصه است، «کان»ی تامه اصل وجود را بیان می‌کند، «کان»ی ناقصه خصیصه و مزایایی که این شیء لازم دارد از لحاظ جهاز زندگی و تغذیه و تنمیه و تولید و مانند آن به او می‌دهد؛ آن وقت این می‌شود احسن تقویم. در احسن تقویم آن حُسن فعلی و فاعلی را مشخص کرده است.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۳۸.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۳. سوره زمر، آیه ۶۲.

۴. سوره سجده، آیه ۷.

۵. سوره ملک، آیه ۱۱.

۶. سوره طه، آیه ۵۰.

غرض آن است که اینکه بزرگان حکمت آمدند گفتند حکمت نظری داریم حکمت عملی داریم، هر دو به کار خدا برمی‌گردد. حکمت نظری این است که انسان بفهمد خدا عالم را چقدر زیبا آفرید، چه جور منظم آفرید. حکمت عملی این است که خدا چه دستور داد که چگونه بکنیم. خلیفه خدا عهده‌دار حکمت عملی است و خود ذات اقدس الهی عهده‌دار حکمت نظری است از یک سو و عهده‌دار تبیین حکمت عملی است از سوی دیگر و این سوره مبارکه‌ای که به نام «التین» یا «والتین» «علم بالغلبة» آن هست، فرمود راه «أحسن التقویم» مشخص است راه «أَسْفَلُ السَّافِلِينَ» هم مشخص است ﴿فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ﴾. این طعن‌هایی که می‌زنند اهانت‌هایی که می‌کنند درباره دینی که جامع حکمتین است؛ یعنی در جهان چه هست، یک؛ انسان در جهان چه باید بکند، این دو؛ از این زیباتر و بهتر و رساتر فرض ندارد. برنامه‌ها را ذات اقدس الهی مشخص کرد فرمود این احسن تقویم برای آن است که شما به «أحسن المخلوقین» برسید؛ زیرا تمام آنچه در نظام جهان هست برای شما خلق کردم مسخر شما است. چیزی در ساختار نظام سپهری نیست که خدا آن را در دسترس بشر قرار ندهد حالا یا امروز یا آینده. نمی‌شود گفت ما به فلان کره دسترسی نداریم یا دستگاهی که ما را به آنجا برساند نداریم، نخیر می‌توانید بسازید به این شرط که نه بیراهه بروید و نه راه کسی را ببندید.

آن‌گاه دستگاهی هست که تقنین دارد، دستگاهی هست که اجرا می‌کند، دستگاهی هست که داوری دارد. خدای سبحان هم دستگاهی که در ساختار خلقت برای بشر آماده است آن را آفرید و هم انسان را مسئول بهره‌برداری در حکمت عملی کرد بعد از حکمت نظری؛ یعنی بفهمد که در جهان باید و نباید چیست و بفهمد که در جهان آن بود و نبود چیست و این باید و نباید چه باید بکند عمل بکند؛ آن‌گاه محکمه قضا می‌خواهد. بین آنچه خدای سبحان ترقیم کرد و دستور داد که باید و نباید و آنچه را جامعه بشری در مسئله تهذیب نفس، تدبیر منزل، سیاست

مملکت و تمدن جامعه که حکمت عملی به این سه بخش است و هر کدام از این بخش‌ها هم چندین مجموعه را زیر پوشش خود دارد؛ مثل اینکه حکمت طبیعی چندین رشته را دارد، حکمت تعلیمی و ریاضی چندین رشته را به همراه دارد، حکمت الهی چندین رشته را به همراه دارد، این حکمت عملی هم چندین رشته را به همراه دارد ولی اصول کلی این است.

آن‌گاه فرمود یک داور می‌خواهد داور همان است که حکمتین را تنظیم کرد، هم بود و نبود را تنظیم کرد هم باید و نباید را دستور داد و ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۱ است و شاهد کل شیء هم هست. در بخش‌های سوره مبارکه «یونس» آیه ۶۱ به بعد دارد که هر کاری که انجام می‌دهید هنگام ورود ما می‌بینیم در مشهد ما هستید ﴿إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ﴾^۲ همین که وارد بشوید در مشهد ما هستید در مرثا و منظر ما هستید. پس داور کسی است که حکمتین را تنظیم کرده است یعنی هم بود و نبود عالم را تنظیم کرد هم باید و نباید عالم را تنظیم کرد و انسان که مسئول است هم بود و نبود را در بخش علمی بفهمد که «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ»^۳ هم باید و نباید را بفهمد و عمل کند که انسان مکلف به عمل است به نام ایمان که فرض کرده و واجب کرده ایمان را. بعد خود ذات اقدس الهی داور است و داوری می‌کند، او ﴿أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ﴾ است؛ گرچه دیگران حکمی دارند اما آن حکم نهایی از آن خدای سبحان است.

در بخش‌های فراوانی چه در قرآن چه در دعا یک سلسله اوصاف به بشر که خلیفه الهی است اسناد داده می‌شود، بعد برترین و احسن و افضل آن به خدای سبحان است. اگر او ﴿خَيْرُ الْفَاصِلِينَ﴾^۴ است، اگر او ﴿خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾^۱

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۱.

۲. سوره یونس، آیه ۶۱.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۰.

۴. سوره انعام، آیه ۵۷.

است اگر او ﴿خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾^۱ است برای اینکه همه اینها اوصاف فعل است، یک؛ و آیات و اشخاصی که هستند مجاری این فعل و مظاهر این افعالند، دو؛ و خود آن ظاهر که دارد کار را بلاواسطه انجام می‌دهد از همه اینها احسن و افضل است، او ﴿خَيْرُ الْفَاصِلِينَ﴾ است، او ﴿خَيْرُ الْفَاتِحِينَ﴾^۲ است، او ﴿خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾ است، او خیر مذکور است او افضل خیر است «یا خیر مذكور ذکیر»؛ هر بخشی را که شما در بخش‌های افعال ذکر می‌کنید می‌بینید ذات اقدس الهی بهترین و برترین آنها را دارا است؛ اینها همه در محدوده فعل است یعنی فعلی که خدای سبحان بلاواسطه انجام می‌دهد بهترین فعلی است که در جهان صورت می‌پذیرد گرچه دیگران حتی انبیا و اولیا(علیهم الصلاة و علیهم السلام) کار خیر انجام می‌دهند آنها هم فاتح‌اند آنها هم فاصل‌اند آنها هم حاکم‌اند اما آن کسی که ﴿أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ﴾ است خدا است ﴿خَيْرُ الْفَاصِلِينَ﴾ خدا است ﴿خَيْرُ الْفَاتِحِينَ﴾ است خدا است ﴿خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ است خدا است. معنای ﴿خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ این نیست که دیگران واقعاً رازق‌اند او هم رازق است؛ منتها او بهتر، سایر افعال هم همین طور است برای اینکه خدای سبحان کل اینها را منحصر در خود می‌داند در همان بخش پایانی آن سوره «ذاریات» دارد که ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾^۳ این «الف و لام» با آن «هو» در این گونه از تعبیرها مفید حصر است؛ تنها رازق خداست پس اگر می‌فرماید او ﴿خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ است دیگران مجاری او هستند. پس به دو جهت خدا ﴿خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ است یکی اینکه دیگران مجرای او هستند بالذات نیستند بالاصاله نیستند، دیگر اینکه بر فرض که آنها رازق باشند، آن بهترین وجه رزق‌رسانی را ذات اقدس الهی دارد؛ البته بحث‌های فرعی این سوره مبارکه را ممکن است اگر لازم بود در جلسه بعد مطرح کنیم.

۱. سوره اعراف، آیه ۸۷.

۲. سوره مائده، آیه ۱۱۴.

۳. سوره اعراف، آیه ۸۹.

۴. سوره ذاریات، آیه ۵۸.

«غفر الله لنا و لكم و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته»